

۱۸۹۸ م؛ تقویم نساء ۱۸۹۹ م).

و - نمایشنامه: اجل قضا (۱۸۷۲ م)؛ «روزنامه‌نگاران استانبول» (۱۸۷۳ م)؛ حبیبه یا سماحت عشق (۱۸۷۴ م) که اقتباسی است از داستان آنجلو اثر ویکتور هوگو.

مأخذ: بروسه لی، محمد طاهر، عثمانلی مؤلفلری، استانبول، ۱۳۳۳ ق؛ ووسینچ، دین تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه سبیل آذری، تبریز، ۱۳۴۶ ش؛ نیز: Huart, Cl., "Numounè - 'edebbiyat" (Modèles de littérature), JA, Paris, 1881, vol. XVIII; IA; Seyit kemal Karaalioglu, Türk edebiyatı tarihi, Istanbul, 1982; Türk Ansiclopedisi, Ankara, 1966; Türk dili ve edebiyatı ansiclopedisi, Istanbul, 1977; Uzunçarşılı, İ. H., "Namık kemal'in ...", Belleten, Ankara, 1947, vol. XI, No 42.

علی‌اکبر دیانت

**ابوطالب**، عبدمناف (عمران) بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف قرشی (د سال دهم بعثت برابر با ۶۲۰ م)، عمو و حامی پیامبر (ص). پدرش عبدالمطلب، از رؤسای مکه بود و منصب «سقاییت» و «رفادیت» (تامین آب و غذا برای زائران کعبه) داشت. در میان فرزندان متعدّدش ۳ پسر به نام ابوطالب، زبیر و عبدالله پدر پیامبر (ص) از یک مادر، به نام فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم، زاده شدند (ابن هشام، ۱۸۹/۱؛ بلاذری، ۸۵/۱). او در بستر مرگ (۸ عام الفیل / ح ۵۷۸ م) (طبری، ۲/۲۷۷) و در جمع فرزندان وصیت کرد و کفالت محمد (ص) را که تا ۸ سالگی آن حضرت خود بر عهده داشت، به ابوطالب واگذاشت (یعقوبی، ۱۳/۲). از این زمان ابوطالب به عنوان جانشین پدر، سرپرستی محمد (ص) را بر عهده گرفت و پس از بعثت او به پیامبری نیز به حمایتش برخاست (ابن سعد، ۱۲۱/۱؛ ابن هشام، ۱۸۹/۱ - ۱۹۰).

مطابق روایات، او که مانند بیشتر رؤسای قریش مردی تاجر بود، در یکی از سفرها به شام، محمد (ص) را با خود همراه کرد و در همین سفر بود که راهبی نصرانی، بحیرا نام، به پیامبری آن حضرت بشارت داد (همو، ۱۹۱/۱ - ۱۹۴؛ طبری، ۲/۲۷۷ - ۲۷۹).

سخاوت ابوطالب بین قریش معروف بود و هر وقت اطعام می‌کرد، هیچ یک از افراد قبیله در آن روز به این کار نمی‌پرداخت (بلاذری، ۲۳/۲). دربارهٔ درایت و عدالت و نفوذ او گفته‌اند که قبایل عرب در مکه، ابوطالب را داور خود می‌شناختند و او نیز در داوری جانب حق را نگه می‌داشت و مردی صاحب‌رأی بود. او در عصر جاهلیت نخستین کسی بود که سوگند در شهادت برای اولیای دم را بسا نسهاد و این روش بعدها جزوسنن و حقوق‌اسلامی گردید (ابن‌ابی‌الحدید، ۲۱۹/۱۵؛ نسائی، ۲/۸ - ۴). ابوطالب منصب سقاییت را که از پدر به ارث برده بود، در ازای دین خود، به برادرش عباس سپرد (یعقوبی، همانجا؛ ابن اثیر، ۲۲/۲ - ۲۳؛ قس: ابن هشام، ۱۸۹/۱). چه ابوطالب به‌رغم آنکه سیادتش را همه گردن نهاده بودند، مردی تنگدست، اما بلند طبع بود و ضیق معاش را بر کسی آشکار نمی‌کرد. محمد (ص) که در این ایام با تأیید ابوطالب، با خدیجه ازدواج کرده و از توانایی مالی برخوردار شده بود، در یک قحط سال برای کاستن از بار معاش عموی خود، یکی

از پسران او، علی (ع) را در خانهٔ خود پذیرفت و به تربیتش همت گماشت. پسر دیگر او جعفر را نیز عباس عموی دیگر پیامبر (ص) برگرفت (همو، ۲۶۳/۱؛ ابن‌قدامة، ۱۲۲).

چون محمد (ص) به پیامبری مبعوث شد، ابوطالب با گروهی فرزندش علی (ع) به اسلام مخالفت نکرد و حتی او را به همراهی با پیامبر فرمان داد و محمد (ص) را نیز از پشتیبانی خود مطمئن ساخت (بلاذری، ۱۱۳/۱؛ ابن‌هشام، ۲۶۳/۱ - ۲۶۴). اما خود در پاسخ به دعوت پیامبر که او را سزاوارترین فرد برای قبول اسلام می‌دانست، ظاهراً به سالخوردگی خود و ملامت و کینهٔ قریش اشاره کرد (همانجا). آنگاه که پیامبر (ص) دعوت خود را آشکار کرد، کسانی از سران قریش نزد ابوطالب آمدند و از وی خواستند یا برادرزاده‌اش را از این کار بازدارد، یا حمایت خود را از محمد (ص) بگیرد. ابوطالب گاهی با لحنی ملایم با ایشان سخن می‌گفت و زمانی با محمد (ص) در این باره به گفت و گو می‌نشست (طبری، ۲/۳۲۲ - ۳۲۶). پشتیبانی آشکار ابوطالب از محمد (ص) بر کافران گران آمد و چون می‌بنداشتند که غمخواری او از محمد (ص) که در کودکی به «یتیم ابوطالب» شهرت داشت، فقط به خاطر فرزندخواندگی اوست، عمارهٔ بن ولید را که جوانی خردمند و خوشرو بود، همراه گرفتند و به قصد مبادله با حضرت محمد (ص) پیش ابوطالب آمدند. ابوطالب سخت بر آشفت و آنان را براند (ابن سعد، ۲۰۲/۱؛ طبری، ۲/۳۲۶ - ۳۲۷؛ ابن‌قدامة، ۳۵۲). در این باره از ابوطالب قصیده‌ای نغز در ذمّ قریش بر جای مانده است که بعدها شعرا ابیاتی از آن را در رد مفاخرت قریش شاهد گرفتند (علی، ۳۸۵/۹ - ۳۸۶).

چون دعوت پیامبر (ص) در مکه بالا گرفت، سران قریش به اندیشهٔ قتل او افتادند و از ابوطالب خواستند که محمد (ص) را به آنان تسلیم کند و چون او نپذیرفت (ابن‌هشام، ۳۷۵/۱؛ یعقوبی، ۳۱/۲)، با خود پیمان بستند که از هرگونه روابط فردی و اجتماعی با بنی‌هاشم اجتناب ورزند. پس پیامبر (ص) و ابوطالب و مسلمانان در بیرون شهر مکه، در محلی که بعدها به «شعب ابی‌طالب» شهرت یافت، مقام گزیدند. از بنی‌هاشم و بنی‌مطلب، جز ابولهب، آنانکه رضایت به کشتن پیامبر نمی‌دادند، همگی به ابوطالب پیوستند و او شعری در مدح قوم خود سرود و آنان را در پایداری و دفاع از حریم پیامبر تحریض و تشجیع کرد (ابن‌هشام، ۲۸۷/۱ - ۲۸۸، ۳۷۵ - ۳۷۶).

خصوصیات متفاوت پسران عبدالمطلب و نقش متضاد برخی از آنان در زندگانی محمد (ص) و تاریخ صدر اسلام، تصویری از شخصیت حقیقی ابوطالب و پایداری او در حمایت از پیامبر (ص) را به دست می‌دهد (بول، 115). مثلاً حمزه از کسانی بود که خیلی زود به اسلام گروید و ابوطالب شعری در تجلیل از او سرود و حمزه را بین برادران ستود (ابن‌ابی‌الحدید، ۷۶/۱۴ - ۷۷؛ آیتی، ۹۸). عباس بن

است. مثلاً ابن‌سلام که در کتابی از یوسف بن سعد جمعی، قصیده مشهور ابوطالب را در ستایش پیامبر (ص) دیده و آن را فصیح شمرده، می‌دانست که ابیاتی از این قصیده الحاقی است (GAS, II/273-274); علی، ۶۹۹/۹). ابن اسحاق در کتاب خود بسیاری از اشعار منسوب به ابوطالب را نقل کرده است (ص ۳۵، جمه)، ولی ابن هشام از نقل برخی اشعار منسوب به ابوطالب که مورد تأیید شعرشناسان عصر قرار نگرفته بود، اجتناب ورزید. او که خود را مقتید به نقل اشعار رایج میان رومیان پیشین نمی‌دانست، گاه باره‌ای از ابیات نامناسب را از اشعار گویندگان حذف می‌کرد (مهدوی، ۵۱-۵۲). با این‌همه از قصیده مشهور لامیه ابوطالب ۹۴ بیت آن را در السیرة النبویة آورده، اما افزوده است که برخی در صحت انتساب بیشتر ابیات آن تردید داشته‌اند (GAS, II/274); علی، ۲۸۶/۹). اینکه اشپرنگر اشعار منسوب به ابوطالب را در السیر ابن اسحاق مجعول دانسته و یادآور شده که ابن اسحاق خود به نادرستی آن وقوف داشته است (ZDMG, XIV/289)، یا بروکلیمان قصاید منسوب به ابوطالب را برای نشان دادن ایمان وی به برادرزاده‌اش دانسته، تا شیعه از آن پشتوانه‌ای برای قداست امام علی (ع) داشته باشد (GAL/38)، با حقایق تاریخی وفق نمی‌دهد (GAS، همانجا). چنانکه تولد که نیز صحت انتساب آن بخش از اشعار را که مربوط به حوادث عصر ابوطالب در مکه است، تأیید کرده است (ZDMG, XVIII/223).

به هر حال نخستین بار ابوهفان عبدالله بن احمد مهزومی بصری (د ۲۵۵ ق) اخبار و اشعار پراکنده ابوطالب را در کتابی به نام شعر ابوطالب گرد آورد. یک سده بعد ابونعیم علی بن حمزه بصری (د ۳۷۵ ق) نیز کتابی به نام دیوان ابی‌طالب و ذکر اسلامه تدوین کرد. ابن حجر عسقلانی و عبدالقادر بغدادی هریک نسخه‌ای از این کتاب را در اختیار داشته‌اند (GAS، همانجا) و نسخه‌ای از این دو اثر در بغداد دیده شده است (امین، ۱۲۵/۸ - ۱۲۶). تولد که نسخه خطی اشعار ابوطالب موجود در کتابخانه لایپزیگ را که عقیف بن اسعد در محرم ۳۸۰ از روی نسخه شخصی ابن جتی شاعر - از اثر ابوهفان - استنساخ و بر او قرائت کرده بود، به تفصیل وصف کرده است (ZDMG, XVIII/220). این شرح درباره نسخه‌های موجود در نور عثمانیه استانبول (GAS، همانجا) و بغداد (امین، همانجا) صادق است و برای اثبات این نکته که این نسخه‌ها، همان کتاب شعر ابی‌طالب ابوهفان مهزومی است، کمک می‌کند.

از اشعار منسوب به ابوطالب، قصیده لامیه او شهرت بسیار یافته است. پیامبر (ص) نیز ابیاتی از آن را همواره به خاطر داشت. چنانکه در قحطی مدینه که به قصد استسقاء بر منبر رفت و دعا کرد و باران آمد، گفت: «پروردگار ابوطالب را نیکی دهد. اگر زنده بود، چشمانش نورانی می‌شد» و منظورش این بیت معروف بود که: «وایض یستسقی الغمام بوجه...» (راوندی، ۵۸/۱ - ۵۹؛ قس: وهر، 248) و یاد در غزوه بدر به اجساد مشرکان نظر افکند و به ابوبکر گفت: «اگر ابوطالب زنده

عبدالمطلب سیاستمدار زیرک قریش، با آنکه بیشتر عمر خود را در شرک و بت‌پرستی گذراند و پیش از فتح مکه در ۸ ق/ ۶۲۹ م به اکراه اسلام آورد، تا وقتی که ابوطالب زنده بود، هرگز با محمد و دین او مخالفت علنی نکرد. ابولهب، سرسخت‌ترین دشمن پیامبر و اسلام، کفار و مشرکان را برضد او تحریک می‌کرد و ابوطالب در دفاع از محمد (ص)، نقشه‌های وی را بلا اثر می‌گذاشت (بول، همانجا). ابوطالب در دعوت خاص پیامبر از عشیره خود، مصلحت را در سکوت دانست، تا به عنوان بزرگ قوم، نفوذ کلامش را حفظ کند، اما هرگز رضا به ایذاء و آزار محمد (ص) نداد.

ابوطالب سرانجام در هشتاد و چند سالگی درگذشت. به اعتقاد شیعه، ابوطالب به محمد (ص) و دین او ایمان آورد، اما مصلحت را در کتمان آن دانست (راوندی، ۱۰۷۸/۳؛ جرجانی، ۱۸۸/۷)، زیرا اگر ایمانش را آشکار می‌کرد، همچون دیگر مسلمانان مکه، دیدگاه اومشخص می‌گردید و نمی‌توانست به عنوان سرپرست قبیله، حکم و داور مشرکان گردد و از مقام شیخوخت خود در حمایت از رسول اکرم و نصرت دین او سود جوید (ابن ابی‌الحدید، ۸۱/۱۴ - ۸۲؛ امین، ۱۱۷/۸). درباره اسلام ابوطالب که از مباحث عقیدتی-کلامی بین مذاهب اسلامی است، روایات و اخبار فراوان در دست است و کتابها و رساله‌ها و مقالات بی‌شماری تدوین شده است که از جمله کهن‌ترین آنها باید از کتاب ایمان ابی‌طالب اثر شیخ مفید (د ۴۱۳ ق) نام برد. جمهور علما و مفسران شیعه و عده‌ای از بزرگان اهل سنت، به اعتبار روایات اهل بیت (ع)، یا اجتهاد و استنباط خود، عقیده به اسلام ابوطالب دارند و اسناد روایان حدیث گروهی از مورخان و مفسران اهل تسنن را که انکار ایمان ابوطالب کرده‌اند، ضعیف و یا مرسل می‌دانند (محمودی، ۲۸/۲ - ۲۹). از دیدگاه شیعه، استناد برخی از علمای اهل سنت به ابیاتی از قرآن (توبه/۹، ۱۱۴/۹، قصص/۲۸، ۵۶) که نزول آنها را درباره ابوطالب تفسیر کرده‌اند، بی‌اعتبار و مردود است (جرجانی، ۱۳۵/۴، ۱۸۵/۷؛ ابن ابی‌الحدید، ۶۹/۱۴ - ۷۰).

اشعار منسوب به ابوطالب به سبب در برداشتن حوادث مکه در طلوع اسلام و همچنین به سبب منزلت خاص وی، مورد عنایت ادبای عصر نخستین اسلامی قرار گرفت. بیشتر قصاید منسوب به او در مدح پیامبر و دفاع از اسلام و تأیید مسلمانان و نیز حاوی برخی نکات تاریخی و قومی است (همو، ۵۵/۱۴ - ۵۸، ۶۱ - ۶۳، ۷۱ - ۷۶، ۷۳ - ۷۹؛ علی، ۳۸۴/۹). ابن سلام جمعی (ص ۶۰) ابوطالب را شاعری توانا دانسته و ابن حبیب (ص ۲۸۱) نیز نام او را در زمره شاعران آورده است. ادبا و نحویان نیز به اشعار منسوب به ابوطالب استناد می‌جستند. چنانکه سیبویه (۱۱۱/۱، ۲۶۰/۳ - ۲۶۱) و جاحظ (۲۲/۳) ابیاتی از او را به عنوان شواهد نحوی و ادبی در اوایل ظهور اسلام نقل کرده‌اند.

چنین می‌نماید که مسأله صحت انتساب اشعار ابوطالب، در همان سده نخست هجری توجه سخن‌شناسان و محققان ادبی را برانگیخته

بود، می‌دید که چگونه شمشیرهای ما سرهای اینان را در بر گرفته است» و نظر به این مصراع ابوطالب داشت که: «لتلبسن اسیافنا بالامائل» (ابوالفرج، ۲۸/۱۷). این قصیده در ۱۳۲۷ ق توسط احمد فهیمی در استانبول منتشر شد. رشتر نیز آن را همراه با قصیده دالیه ابوطالب به آلمانی ترجمه کرد و در نشریه «تحقیقات درباره شعر عرب» منتشر کرد (GAS، همانجا). اشعار منسوب به ابوطالب همچنین با عنوان دیوان شیخ الاباطح ابی طالب در ۱۳۵۶ ق در نجف چاپ شد (زرکلی، ۱۶۶/۴).

مأخذ: آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، به کوشش ابوالقاسم گرمی، تهران، ۱۳۶۱؛ ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۵۹ - ۱۹۶۳؛ ابن اثیر، الکامل؛ ابن اسحاق، محمد، السير و المغازی، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۹۷۸؛ ابن حبیب، محمد، «کتاب الشعراء و من غلبت کتبه علی اسمهم»، نوادر المخطوطات، بغداد، ۱۳۷۲ ق؛ ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، بیروت، ۱۹۵۷ - ۱۹۶۰؛ ابن سلام جمعی، محمد، طبقات الشعراء، لندن، ۱۹۱۳؛ ابن قدامة، عبدالله بن احمد، التنبین فی انساب القرشیین، به کوشش محمد نایف دیلمی، بیروت، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۸؛ ابن هشام، السیرة النبویة، بیروت، دار احیاء التراث العربی؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، بیروت، ۱۳۹۰ ق؛ امین، محسن، اعیان الشیعة، بیروت، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱ به کوشش محمد حمیدالله، قاهره، ۱۹۵۹؛ همان، ج ۲، به کوشش محمدباقر محمودی، بیروت، ۱۳۹۴ ق/ ۱۹۷۲؛ حافظ، عمرو بن بحر، الیاب و التنبین، به کوشش حسن سندوبی، قاهره، ۱۳۵۱ ق/ ۱۹۳۲؛ جرجانی، حسین بن حسن، تفسیر گازر، جلاءالاذعان و جلاء الاحزان، به کوشش جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، ۱۳۳۷؛ راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، قم، ۱۴۰۹ ق/ ۱۹۸۹؛ زرکلی، اعلام؛ سیویه، عمرو بن عثمان، الکتاب، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، بیروت، ۱۴۰۳ ق؛ طبری، تاریخ؛ علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت، ۱۹۷۶؛ قرآن مجید؛ محمودی، محمدباقر، حاشیه بر انساب الاشراف (نک: هم بلاذری؛ مهدوی، علی اصغر، مقدمه بر سیرت رسول الله از ابن هشام، ترجمه کهن قاضی رفیع‌الدین اسحاق همدانی، تهران، ۱۳۵۸؛ شش، نسائی، سنن، به کوشش محمد فزاد عبدالباقی، استانبول، ۱۸۹۹؛ یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ، بیروت، ۱۹۶۰؛ نیز:

Buhl, Frants, *Das Leben Muhammeds*, tr. H. H. Schaedler, Heidelberg, 1955; GAL; GAS; ZDMG; Wehr, H., *Arabisches Wörterbuch, Arabisch-Deutsch*, Leipzig, 1958.

عبدالکریم گلشنی

**ابوطالب انباری**، عبدالله بن احمد بن یحیی بن نصر بن طالب (د ۳۵۶ ق/ ۹۶۷ م)، محدث امامی. اصل خاندان وی گویا از انبار بوده، ولی او خود تا پایان عمر در واسط می‌زیسته است (ابن ندیم، ۲۴۷؛ نجاشی، ۲۳۲ - ۲۳۳). البته چنانکه از بررسی نامهای استادان و شاگردانش برمی‌آید، بارها برای تحصیل یا تعلیم به بغداد رفته است (مثلاً نک: نجاشی، همانجا؛ ابن نجار، ۲۷/۲). با توجه به دانش آموختن ابوطالب نزد برخی از مشایخ در اواخر سده ۳ ق، چون احمد بن یحیی ثعلب (د ۲۹۱ ق)، ابن داوود اصفهانی (د ۲۷۹ ق) و احمد بن مغلس حمائی (استماع در ۲۷۹ ق)، باید تولد او را در ربع سوم سده ۳ ق دانست (نک: نجاشی، ۳۱۴؛ ابن نجار، ۲۸/۲). در میان استادان ابوطالب شیوخی از نقاط مختلف به‌ویژه عراق، از محدث و ادیب و شیعه و اهل سنت دیده می‌شوند. از آن میان جز افراد یاد شده، می‌توان ابن ابی داوود سجستانی، حمید بن زیاد نینوی، حسن بن محمد بن جمهور عمی، یوسف بن یعقوب قاضی و مفضل بن عبدالعزیز کاتب را برشمرد.

برای اطلاع بیشتر از مشایخ او می‌توان به آثار اینان مراجعه کرد: ابن نجار (۲۷/۲ - ۲۸)، ابوغالب زراری (ص ۲۰)، حسین بن عبدالوهاب (ص ۱۰)، طوسی (الفهرست، جمه و نجاشی جمه).

ابوطالب در ادب و روایت اشعار و اخبار ادبی نیز ید طولایی داشت (ابن نجار، ۲۷/۲)، ولی چیرگی او در حدیث، به خصوص حدیث امامیه، این بُعد از شخصیت او را تحت الشعاع قرار داده بود. در واقع ابوطالب بسیاری از آثار سلف امامیه را از طریق شیوخ خود به ویژه حمید بن زیاد روایت کرد و شاگردش ابن عبدون این روایات را در فهرست خود ضبط نمود که به نوبه خود مورد استفاده طوسی در الفهرست (ص ۹، ۱۰، جمه) و نجاشی در رجال (ص ۲۹، ۶۲) قرار گرفته است. طوسی در «مشیخة الاستبصار» (ص ۳۱۳) تصریح کرده که تمام تألیفات و روایات حمید بن زیاد را - که از مهم‌ترین حلقه‌های اتصال در اسانید سلف امامیه به شمار می‌رود - از طریق ابوطالب در روایت داشته است.

در میان کسانی که از ابوطالب بهره علمی گرفته‌اند، افرادی از نسلهای مختلف دیده می‌شوند. به نقل ابن نجار (همانجا) وی در ۳۱۸ ق به تدریس اشتغال داشته و ابوالفوارس قاسم بن محمد مزنی از او استماع کرده است. همچنین ابوغالب زراری، ابن داوود قمی، هارون بن موسی تلکبری و ابن عیاش جوهری که چندان جوان‌تر از او نبوده‌اند، از وی استفاداتی نموده‌اند (نک: ابوغالب زراری، ۲۰، ۲۹؛ طوسی، تهذیب، ۵۱/۶، ۷۶، رجال، ۴۸۱؛ طبرسی، ۳۵۹، به نقل از ابن عیاش؛ حسین بن عبدالوهاب، همانجا). از جوان‌ترین شاگردان ابن عبدون احمد بن عبدالواحد است که بیش از همه او را به آیندگان شناسانیده است (نک: طوسی، الفهرست، ۱۰۳، جمه؛ نجاشی، ۲۰۲، جمع؛ برای برخی دیگر از شاگردان او، نک: ابن نجار، ۲۸/۲). از لحاظ اعتبار رجالی وی، در میان صاحب‌نظران اختلاف نظر دیده می‌شود. از معاصرانش ابوغالب زراری و ابوالقاسم ابن سهل واسطی او را ستایش کرده و بر زهد و تعبد او تکیه نموده‌اند، اما غالب امامیان بغداد او را به «ارتفاع» (= گرایش به غلو) متهم می‌ساخته و تضعیف می‌کرده‌اند، تا آنجا که به هنگام آمدن ابوطالب به بغداد، حسین بن عبدالله غضایری هر اندازه کوشید که به درس او حاضر شود، از جانب مشایخ بغداد این امکان به او داده نشد (نجاشی، ۲۳۲ - ۲۳۳).

در میان رجال شناسان نیمه اول سده ۵ ق شیخ طوسی که روایات او را در تهذیب و الاستبصار از کتب اربعه شیعه نقل کرده (نک: «مشیخة التهذیب»، ۳۹ - ۴۰، ۷۵، «مشیخة الاستبصار»، ۳۱۳، ۳۲۸)، در شرح حال ابوطالب در الفهرست (همانجا) و نیز موضعی از رجال (ص ۴۸۱ - ۴۸۲) درباره جرح و تعدیل سکوت کرده و در موضع دیگری از رجال (ص ۴۸۶)، ضمن تکرار ذکر ابوطالب او را ضعیف شمرده است. ولی نجاشی معاصر وی به صراحت ابوطالب را در